

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

مرحوم آخوند در اوامر ظاهری فرمود: در مواردی که اصول عملیه جریان می یابد چنانچه کشف خلاف شود، این اصول عملیه مجزی از مأموریه واقعی هست؛ و اگر امارات قائم شود بنا بر قول به طریقت، مجزی نیست و بنا بر قول به سببیت، مجزی است.

این نظریه آخوند در بحث اجزاء در اوامر ظاهری است که بین اصول عملیه و امارات تفصیل دادند و این نظریه در مواردی است که با اصل عملی یا با اماره بخوایم اجزاء و شرایط متعلق و موضوع تکلیف را اثبات کنیم - متعلق تکلیف، یعنی آنچه که در دایره شروط و اجزاء تکلیف است مثل طهارت - که مثلاً اگر آمدیم با استصحاب، طهارت را اثبات کردیم و نماز خواندیم و بعد کشف خلاف شد این جا فرمودند: اجزاء در کار است و نیاز به اعاده و قضاء ندارد.

ولکن بحث فعلی ما در این است که اگر اماره ای یا اصل عملی بر اصل تکلیف قائم شود؛ مثلاً اماره ای (خبر واحد) بر وجوب نماز جمعه در زمان غیبت دلالت کند و شخص هم نماز جمعه بخواند، ولی بعد از مدتی کشف خلاف شود و روشن شود که آنچه که واجب است نماز ظهر است، و یا اگر وجوب نماز جمعه را استصحاب کردیم و گفتیم که در زمان حضور، نماز جمعه وجوب داشت و الآن در زمان غیبت در وجوب و عدم وجوب نماز جمعه شك می کنیم و وجوب نماز جمعه را استصحاب می کنیم؛ در این موارد که با اماره یا اصل عملی، اصل تکلیف - وجوب نماز جمعه - را اثبات می کنیم و اصل عملی یا اماره در مقام اثبات شرایط و اجزاء نیست، حکم مسئله چیست در صورتی که کشف خلاف شد و آیا عمل اتیان شده مجزی هست یا نه؟

این جا بین اصول عملیه و امارات تفصیل نیست و در این جا قائل به عدم اجزاء می شویم مطلقاً - هم در اصول عملیه و هم در امارات -؛ زیرا وجهی که ما بتوانیم بر حسب آن وجه بگوییم که این عملی که اتیان شده است مجزی از مأموریه واقعی است مشاهده نمی شود.

توضیح ذلك: در آن جا که با اصل عملی اثبات می کردیم که الآن شخص، متطهر است و استصحاب طهارت می کردیم مسئله حکومت در کار بود و می گفتیم: استصحاب بر ادله شرطیت طهارت حکومت دارد و استصحاب می گوید: در «لا صلاة الا بطهور»، این ظهور اعم از طهارت واقعی و ظاهریه است.

پس در باب شرایط و آنچه که متعلق تکلیف است چنین حکومتی را داریم، و بعد نتیجه اش این می شود که اگر کسی با وضوی استصحابی نماز خواند و بعد کشف خلاف شد که وضوء نداشته است، مجزی است.

اما در آنجا که اصل عملی اصل تکلیف را - وجوب نماز جمعه - اثبات می کند: بعد از آن که کشف خلاف می شود و روشن می شود که در زمان غیبت نماز ظهر واجب است، این اصل عملی - استصحاب - تا به حال دلالت بر وجوب نماز جمعه داشت و

نفی نماز ظهر را نمی‌کرد و نمی‌گفت که نماز ظهر مصلحت ندارد و یا مصلحتی که نماز جمعه دارد جانشین مصلحت نماز ظهر می‌شود؛ پس استصحاب و اصل عملی و اماره چنین دلالتی ندارد و لذا در این‌جا که اصل، تکلیفی را اثبات کرد حکومتی در کار نیست و لذا اجزاء نیست.

و به عبارت دیگر: منافاتی بین وجوب نماز جمعه و این‌که نماز جمعه دارای مصلحت باشد و بین وجوب نماز ظهر و این‌که نماز ظهر دارای مصلحت باشد، نیست؛ زیرا متعلّق متعدّد است، کما این‌که بین نماز و روزه منافاتی نیست به طوری که اگر گفتیم نماز واجب است منافات با وجوب روزه داشته باشد.

اما اماره بنا بر طریقت: اماره خاصیتی ندارد و وقتی که خلاف آن معلوم شد و معلوم شد که آن فعل قبلی، واقع نبوده است پس اجزایی هم در کار نیست.

اما در اماره‌ای که وجوب نماز جمعه را اثبات می‌کند و قائل به سببیت هم شویم، این‌جا هم مجزی نیست؛ زیرا نهایت این است که اماره بنا بر قول به سببیت می‌گوید: نماز جمعه مصلحت‌دار است ولی مصلحت در نماز ظهر را نفی نمی‌کند و لذا مصلحت در نماز ظهر باقی است، و حالا که فهمیدیم که نماز ظهر واجب است باید آن را به‌جا آوریم و آن مصلحت را تحصیل کنیم.

تذنیب اول: اجزاء و عدم اجزاء در صورت خطای قطع

گاهی اوقات ما نسبت به يك امری و وجوب يك شیء قطع پیدا می‌کنیم؛ مثلاً قطع به وجوب نماز جمعه پیدا می‌کنیم و یا قطع پیدا می‌کنیم به این‌که قبل از نماز، طهارت داریم.

حال بعد از این‌که برای مکلف قطع پیدا شد و ایستاد و نماز خواند، بعد از نماز کشف می‌شود که نماز ظهر واجب است؛ آیا در این‌گونه موارد که عقل می‌گوید حالا که در ظاهر قطع پیدا کردی که نماز جمعه واجب است پس آن را اتیان کن، که امر ظاهری عقلی قائم شده است آیا اجزایی در کار است یا نه؟

به عبارت دیگر: آیا بین موارد اجزاء - اجزاء در مورد اماره و اجزاء در مورد قطع - ملازمه‌ای در کار است، یعنی: اگر اماره را مجزی دانستیم قطع هم مجزی است و اگر اماره را مجزی ندانستیم قطع هم مجزی نیست؟

آخوند: هیچ ملازمه‌ای در کار نیست. سزاوار نیست کسی توهم اجزاء در این موارد داشته باشد؛ زیرا قطع يك طریق محض است. وقتی که مکلف قطع پیدا کرد واقع برای او روشن می‌شود و مأموریه برای او روشن می‌شود و فعل را انجام می‌دهد. بعد که کشف خلاف می‌شود معلوم می‌شود که واقع را انجام نداده است و قطع نمی‌آید واقع را تغییر بدهد و لذا واقع باقی می‌ماند ولو قطع به خلاف پیدا کند. حالا که واقع - وجوب نماز ظهر - باقی ماند وجهی برای اجزاء وجود ندارد.

در دو فرض است که ممکن است قائل به اجزاء شویم:

فرض اول: اگر کسی بگوید چنانچه قطع به خلاف واقع پیدا شد، مثلاً قطع به وجوب نماز جمعه پیدا کرد که نماز جمعه خلاف واقع است؛ در حال قطع، نماز جمعه‌ای که قطع به وجوب آن پیدا کرد صددردص مصلحت‌دار می‌شود و تمام مصلحت نماز ظهر را داراست و لذا این قطع در این‌جا مجزی است؛ زیرا تمام مصلحت نماز ظهر را نماز جمعه محقق کرد، پس وجهی برای وجوب نماز ظهر نیست؛ زیرا نماز ظهر مصلحتی ندارد تا آن را بیاوریم.

فرض دوم: در غیر حال قطع، نماز جمعه جلّ مصلحت نماز ظهر را استیفاء می‌کند و مقداری از مصلحت نماز ظهر از بین می‌رود و قابل جبران و استیفاء هم نیست. در این حالت هم مجزی است؛ زیرا آن مصلحت باقیمانده قابل استیفاء نیست نه داخل و نه خارج وقت، و جلّ مصلحت نماز ظهر هم در نماز جمعه هست. فلذا وجهی برای عدم اجزاء و آوردن نماز ظهر باقی نمی‌ماند.

اجزاء در این موارد از این باب نیست که امثال آن امری که قطع به آن داریم یا امر طریقی، مقتضی اجزاء است؛ بلکه در این دو فرض خصوصیتی در متعلّق تکلیف است که موجب اجزاء می‌شود، نه این که قطع ما موجب اجزاء شود.

تذنیب دوم: در بیان ارتباط اجزاء و تصویب

بعضی‌ها توهم کرده‌اند که بین مسئله اجزاء و تصویب - که اجماع بر بطلان آن است - ملازمه است.

بیان توهم: قول به عدم اجزاء معنایش این است که آن واقع، به حال خودش باقی است. اما قول به اجزاء، یعنی این که این فعل ما، واقع و جانشین واقع شده است و این معنای تصویب است که اجماع بر بطلانش است.

آخوند: ملازمه‌ای بین اجزاء و تصویب نیست. قبلاً گفتیم که حکم واقعی مراتبی دارد: انشاء، فعلیت و ...

حکم واقعی در لوح محفوظ در مرتبه انشاء باقی است، یعنی: حکم واقعی برای جاهل و عالم و ملتفت و غافل در مرتبه انشاء جعل شده است و این که می‌گوئیم: احکام مشترك بین عالم و جاهل است، احکام در مرتبه انشاء است.

روی قول به اجزاء، باعث تغییر واقع نمی‌شود و اگر گفتیم نماز جمعه مجزی است معنایش این نیست که وجوب نماز جمعه، واقعی شود. ولی واقعی که در مرتبه انشاء است بنا بر قول به اجزاء ساقط می‌شود و سقوط، فرع ثبوت است و یک چیزی باید ثابت باشد تا ساقط شود. و این کجا تصویب است؟! زیرا تصویب، یعنی خود این فعل، واقع است و تصویب یعنی در واقع حکمی نیست و شارع احکام واقعی را متوقف کرده است که مجتهد چه چیزی را می‌فهمد.

روی قول به عدم اجزاء، آن حکم در مرتبه انشاء سقوط پیدا نمی‌کند و ثابت است و باید تحقق پیدا کند و باقی می‌ماند.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين